



Common horizons of historical criticism and literary criticism

Amir Hossein Hatami *¹

¹ Associate Professor, Department of History, Imam Khomeini International University , Qazvin, Iran.

Article Info ABSTRACT

Article type:
Research Article

Received:

16/04/2024

Accepted:

12/08/2024

Today, the concept of criticism, both from its theoretical and practical aspects, is one of the most important topics studied in various fields of human sciences. In the meantime, historical criticism and literary criticism have the most affinities and have been exposed to the most attentions and controversies. In fact, the common link that has brought these two areas of criticism so close is the centrality of "text" in both areas. Historical texts and literary texts have a lot in common in terms of their "textuality". And from this point of view, historical criticism and literary criticism, which are actually criticism of the historical text and criticism of the literary text, also have these aspects in common. Therefore, practical methods in both historical and literary criticism are based on common principles and foundations. These principles and foundations have appeared in the field of historical criticism in the form of interpretivism and in the field of literary criticism mainly in the form of new historicism. With this description, in this research, the attempt is made to analyze and examine the two areas of literary criticism and historical criticism with an analytical-comparative method and by relying and emphasizing on interpretivism and new historicism .

Key words: historical criticism, literary criticism, interpretivism, new historicism, discourse.

Cite this article: Hatami, Amir Hossein. (2023). Common horizons of historical criticism and literary criticism, *Interdisciplinary research in persian Language and literature*, Vol. 2, New Series, No.2, Autumn and Winter2023: pages:221-237.



DOI: 10.30479/IRPLI.2024.20523.1144

© The Author(s).

Publisher: Imam Khomeini International University

***Corresponding Author:** Amir Hossein Hatami

Address: Associate Professor, Department of History, Imam Khomeini International University , Qazvin, Iran.

E-mail: hatami@hum.ikiu.ac.ir



افق‌های مشترک نقد تاریخی و نقد ادبی

امیرحسین حاتمی*^۱

۱. دانشیار گرو تاریخ دانشگاه بین‌المللی امام خمینی (ره)، قزوین، ایران

اطلاعات مقاله چکیده

نوع مقاله: مقاله پژوهشی

دریافت: ۱۴۰۳/۰۳/۲۷

پذیرش: ۱۴۰۳/۰۵/۲۲

امروزه مفهوم نقد، هم از جنبه نظری و هم از حیث کاربردی آن، یکی از مهم‌ترین موضوعات مورد بررسی در حوزه‌های مختلف علوم انسانی است. در این میان نقد تاریخی و نقد ادبی بیشترین قرابت‌ها را با هم داشته و در معرض بیشترین توجهات و مناقشات نیز بوده است. در واقع حلقه مشترکی که سبب گشته این دو حوزه نقد تا این اندازه قریب و نزدیک شوند، محوری بودن «متن» در هر دو حوزه است. متون تاریخی و متون ادبی از جنبه «متنیتشان» وجوه اشتراک بسیار زیادی با هم داشته و از این منظر نقد تاریخی و نقد ادبی که در واقع نقد متن تاریخی و نقد متن ادبی هستند نیز بی‌بهره از این وجوه اشتراک نبوده‌اند. از این رو روش‌های کاربردی در هر دو نقد تاریخی و ادبی نیز بر اصول و مبانی مشترک استوار شده است. این اصول و مبانی در حوزه نقد تاریخی در قالب تفسیرگرایی (تأویل-گرایی) و در حوزه نقد ادبی عمدتاً در قالب تاریخ‌گرایی نو پدیدار شده است. با این وصف در این پژوهش تلاش بر آن است تا با روشی تحلیلی - تطبیقی و با تکیه و تأکید بر تفسیرگرایی و تاریخ‌گرایی نو، دو حوزه نقد ادبی و نقد تاریخی مورد تحلیل و بررسی قرار گیرد.

کلمات کلیدی: نقد تاریخی، نقد ادبی، تفسیرگرایی، تاریخ‌گرایی نو، گفتمان.

استناد: حاتمی، امیرحسین. (۱۴۰۲). افق‌های مشترک نقد تاریخی و نقد ادبی، دوفصلنامه پژوهش‌های میان‌رشته‌ای زبان و ادبیات فارسی سال دوم، دوره جدید، شماره دوم، پاییز و زمستان ۱۴۰۲: ۲۲۱-۲۳۷.

DOI : 10.30479/IRPLI.2024.20523.1144



حق مؤلف © نویسنده‌گان.

ناشر: دانشگاه بین‌المللی امام خمینی (ره)

* - نشانی پست الکترونیکی نویسنده مسئول: hatami@hum.ikiu.ac.ir

۱. مقدمه

در تلقی سنتی از تاریخ و تاریخ‌نگاری، مورخ نه تنها می‌توانست بلکه می‌بایست در تاریخ به دنبال حقایق عینی و مطلق بگردد. در این نگاه پوزیتیویستی، تاریخ، تاریخ رویدادهای گذشته بود. بر طبق این تعریف مورخ می‌توانست با بهره‌گیری از مهارت‌های مورخانه و بر مبنای شواهد و مدارک معتبر و دردسترس به حقایق و واقعیت‌های تاریخی دست یابد. او در این راه، می‌بایست بی‌طرف باشد و بی‌طرفانه رفتار کند تا اجازه ندهد «ذهنیت» اش بر تحقیقاتش اثر بگذارد و تنها در این صورت بود که می‌توانست به شکلی «عینی» به حقایق دست پیدا کند. اما در دهه ۱۹۷۰ میلادی با انتشار «فرا روایت» *Metahistory* هایدن وایت و برخی نوشته‌های دیگر در همین زمینه آنچه اصطلاحاً «چرخش زبانی» *linguistic turn* نامیده می‌شود رخ داد و این نگاه بسیار خوش‌بینانه به تاریخ را به کلی دگرگون ساخت.

از این زمان به بعد بسیاری از اندیشمندان این حوزه تحت تأثیر فلسفه و روش‌شناسی هرمنوتیکی، پست مدرنیسم و نظریه ادبی قرار گرفتند. بلاغت *rhetoric* نگارش‌های تاریخی، و نقش مرکزی روایت در بازنمایی رویدادهای گذشته توجه بیشتر اندیشمندان را به خود جلب نمود. تاریخ با ادبیات قرابت بیشتری پیدا کرد. بیش از آنکه تبیین‌های علمی رویدادهای تاریخی مورد توجه و تأکید باشد، ماهیت ادبی روایت تاریخی در کانون توجهات قرار گرفت. بدین ترتیب نظریه هرمنوتیکی - پست مدرنیستی تاریخ پدید آمد. در این مقاله با اندکی تسامح از این نظریه با عنوان تفسیرگرایی یاد می‌شود.

تقریباً هم‌زمان با پیدایش و تکوین تفسیرگرایی و متأثر از رشد و گسترش آن، در حوزه نقد ادبی شاهد پیدایش و بسط نظریه تاریخ‌گرایی نو هستیم که از بسیاری جهات بر همان اصول و مبانی استوار بود که تفسیرگرایی بر آن‌ها بنا شده بود. نقطه اصلی و مشترک هر دو نظریه «متن» بود. در واقع متون تاریخی و متون ادبی از جنبه «متنیت» شان وجوه اشتراک بسیار زیادی با هم داشته و از این منظر نقد تاریخی و نقد ادبی که در واقع نقد متن تاریخی و نقد متن ادبی هستند نیز بی‌بهره از این وجوه اشتراک نبوده‌اند. بنابراین نقد تاریخی و نقد ادبی نیز بر بنیاد اصول و مبانی مشترک استوارند.

بنابر آنچه گفته شد در این پژوهش تلاش می‌شود تا با توضیح و تبیین تفسیرگرایی و تاریخ‌گرایی نو، به این پرسش اصلی پاسخ داده شود که مهم‌ترین بنیادهای نظری و افق‌های مشترک نقد ادبی و نقد تاریخی کدام‌اند؟ پیش‌فرض تحقیق آن است که اگر نقد تاریخی و نقد ادبی را در چارچوب دو نظریه تفسیرگرایی و تاریخ‌گرایی نو مورد بررسی قرار دهیم، آن‌گاه می‌توانیم مدعی شویم که این دو حوزه نقد از بسیاری جهات دارای مرزها و بنیادهای نظری مشترکی هستند. این اشتراک نیز به اصول و مبانی مشترک تفسیرگرایی و تاریخ‌گرایی نو برمی‌گردد. هر دو نظریه متون (تاریخی و ادبی) را به مثابه فرآورده‌های

فرهنگی در نظر می‌گیرند که گفتمان‌های در حال گردش در زمان نوشته شدن خود را به نمایش می‌گذارد و خود نیز یکی از آن گفتمان‌ها هستند.

۲. پیشینه پژوهش

پیرامون هر دو مفهوم نقد ادبی و تاریخی، به صورت جداگانه تحقیقات و مطالعات متعددی صورت گرفته است. برای نمونه تاپسن در اثرش نظریه‌های نقد ادبی معاصر (۱۳۸۷)، تسلیمی در کتاب نقد ادبی (۱۳۹۵)، پاینده در مقاله «نسبی‌گرایی در نقد ادبی جدید»، (۱۳۸۷) و صافی پیرلوجه در مقاله «نقد ادبی: از تأویل اثر تا تحلیل متن» (۱۳۹۴) از حیث نظری به نقد ادبی پرداخته‌اند. پارسی‌نژاد در اثر خود روشنگران ایرانی و نقد ادبی (۱۳۸۰) و دهقانی در کتاب پیشگامان نقد ادبی در ایران (۱۳۸۰) به نقد ادبی در ایران پرداخته‌اند. همچنین میرزابابازاده و خجسته‌پور در دو مقاله «ابهام‌زدایی از نقد نوپای تاریخ‌گرایی نو در ایران» (۱۳۹۲) و «خوانش متفاوت متون کلاسیک فارسی در پرتو تاریخ‌گرایی نو» (۱۳۹۴)، کاربرد تاریخ‌گرایی نو در نقد ادبی را بررسی کرده‌اند.

از سوی دیگر دهقانی در مقاله «چیستی نقد تاریخی» (۱۳۹۰) و حسین‌زاده شانه‌چی در مقاله «نقد تاریخی در آثار تاریخ‌نگاران مسلمان» (۱۳۸۴)، به تعریف مفهوم نقد تاریخی و کاربردهای آن پرداخته‌اند. اما پژوهشی جدی به زبان فارسی در بررسی تطبیقی بنیادهای نظری این دو گونه نقد تا کنون منتشر نشده است. تنها وایت در «متن تاریخی به مثابه فراورده ادبی» (۱۳۸۹)، احمدی در رساله تاریخ (۱۳۸۷)، و جنکینز در بازاندیشی تاریخ (۱۳۸۴) اشارات مختصری به این موضوع کرده‌اند.

۳. نقد تاریخی بر مبنای رویکرد تفسیرگرا

بر مبنای آنچه در مقدمه گفته شد، تعریفی که تفسیرگراها از تاریخ و تاریخ‌نگاری دارند به کلی با تعریف سنتی آن متفاوت است. اگر بخواهیم از منظر تفسیرگراها، تعریفی از تاریخ‌نگاری به دست دهیم، شاید بتوان به شکلی کوتاه اما جامع تاریخ‌نگاری را «انعکاس زبانی ادراک تاریخی هر مورخ» دانست. به عبارت دیگر اگر ما بین سه مقوله زیست جهان یعنی آن جهانی که انسان نسبتی با آن برقرار می‌کند از یک سو و فهم از سوی دیگر و زبان از سوی سوم رابطه ای ببینیم، تاریخ‌نگاری «بیان زیست جهان تاریخی مورخی است که این زیست جهان در فهم و ادراک او حاضر شده است و از طریق زبان نمود خارجی پیدا می‌کند». (تاملاتی در علم تاریخ و بدین ترتیب اسلامی، ۱۳۸۱: ۷۷-۷۸) بدین ترتیب در تاریخ‌نگاری، نه تنها با رویدادهای تاریخی ثبت شده در متون تاریخ‌نگارانه سروکار داریم، بلکه مهم‌تر از آن با ذهن و زبان مورخ و جهانی هم که در آن زیسته، مواجه هستیم.

نقش پراهمیت ذهن و زبان مورخ و به عبارت دقیق‌تر نقش «تفسیر» در تاریخ‌نگاری، نتیجه‌ای خواهد بود که از تعریف پیش گفته به دست می‌آید. چرا که آگاهی ما از گذشته عمدتاً از طریق «متون» تاریخ‌نگارانه به دست می‌آید، و معنای هر متن نیز یک واقعیت پنهان است که باید به وسیله تفسیر بر ملا و آشکار شود. دلالت متن بر معنا در پرتو عمل تفسیر حاصل می‌شود. در واقع متن به وسیله تفسیر به سخن می‌آید و آنچه در درون خود دارد بیرون می‌ریزد. اگر تفسیر انجام نشود هیچ متنی (از جمله متن تاریخی) خودبه‌خود معنایش را ظاهر نمی‌گرداند. (مجتهد شبستری، ۱۳۷۵: ۱۵) درست بر همین مناسبت که انکر اسمیت در نخستین نهاد خود در «شش نهاده درباره فلسفه روایت‌باور Narrativist تاریخ» توضیح می‌دهد که روایت‌های تاریخی تفسیرهای گذشته هستند. پس واژه‌های «روایت تاریخی» و «تفسیر»، سرخ‌های بهتری برای فهم تاریخ‌نگاری فراهم می‌کنند تا دو واژه «تبیین» و «توضیح». به باور او «تفسیر» ترجمه نیست. گذشته متنی نیست که ناگزیر باشیم آن را به تاریخ‌نگاری روایی ترجمه کنیم. گذشته متنی است که باید تفسیر شود». (انکر اسمیت، ۱۳۸۹: ۱۱۵)

بر اساس رهیافت تفسیرگرایی، شناخت واقعیت به صورت عینی آن‌گونه که اتفاق افتاده، ممکن نیست، بلکه باید به معانی رفتار سوژه‌ها و آنچه از این رفتار حاصل می‌شود توجه کرد. تفسیرگرایان بر این باورند که درک رفتار، ساخته‌ها و ارتباطات بشری صرفاً عبارت است از بازسازی فهم کسانی که در ایجاد یا زمینه‌سازی آن‌ها نقش داشته‌اند. به دیگر سخن، شناختن دیگران دانستن معنی آن چیزی است که آن‌ها انجام می‌دهند و فهمیدن این معانی، دانستن آن در قالب همان زبانی است که آن‌ها به کار می‌برند (فی، ۱۳۸۳: ۱۷۶؛ همچنین بنگرید به منوچهری، ۱۳۹۳: ۵۲) با این وصف در رویکرد تفسیری تمرکز اصلی بر معنا، فهم، نقش بافت و زمینه، اندیشه و زبان آدمیان (در اعمالشان و در متن‌هایشان) است.

بر این مبنا می‌توان گفت متون تاریخ‌نگارانه به مثابه یک متن، از وجوه هرمنوتیکی نگارش یک اثر، یعنی نقش بافت، پیش‌فرض‌های نویسنده، معنایی که نویسنده برای مخاطبان در نظر دارد، و معنایی که مخاطبان به‌عنوان مفسران یک متن از آن متن می‌فهمند، متأثر می‌شوند. پس هر متن تاریخی، بازتاب‌دهنده عینی واقعیت گذشته نیست، بلکه تفسیری است از آن واقعیت که توسط نویسنده انجام می‌گیرد. (ایمان‌پور و دیگران، ۱۳۸۹: ۸)

اگر بخواهیم بحث را در این زمینه کمی بسط دهیم، ناگزیر باید به چگونگی کاربست تفسیرگرایی در متون تاریخ‌نگارانه بیشتر بپردازیم. همان‌گونه که گفته شد بر اساس رویکرد تفسیری، متون تاریخ‌نگارانه، نه گزارش عینی رویدادهای گذشته، بلکه گزارشی از فهم مبتنی بر پیش‌فرض‌های ناشی از زمینه و موقعیت مورخان از رویدادها هستند. همچنین این متون متأثر از ایستار و عقلانیت مسلط بر نظام دانایی یا ایستمه هر عصر بوده‌اند. درست در همین جاست که دانش هرمنوتیک به کمک درک بهتر و دقیق‌تر چارچوب

مفهومی تاریخ‌نگاری می‌آید. به عبارت بهتر زمانی که بخواهیم «معنای» یک متن تاریخ‌نگارانه را «فهم» کنیم، وارد مباحث هرمنوتیکی به‌ویژه دو مفهوم کلیدی آن یعنی معنا و فهم می‌شویم. در مورد مفهوم و ماهیت «معنا» در رویکرد هرمنوتیکی دو دیدگاه متفاوت وجود دارد. نیت‌گراها استدلال می‌کنند که معنا، نیات مجسم‌شده در یک کنش یا نتایج آن است. در حالیکه هرمنوتیک گادامری از نیات کناره می‌گیرد و بر دریافت دیگران از معنای یک کنش تأکید می‌ورزد. (فی، ۱۳۸۳: ۲۲۱) در مورد «فهم» نیز همین تفاوت برداشت‌ها وجود دارد. اما اگر فهم به‌صورت ساده، همان‌گونه که زیمل معنا کرده «رابطه میان یک ذهن و ذهن دیگر» (زیمل، ۱۳۸۶: ۱۳۱) باشد، این ارتباط از چه مکانیسمی صورت می‌گیرد؟ ماکس وبر برای پاسخ به این پرسش صحبت از تفهم یا فهم همدلانه می‌کند که به معنای نوعی احساس یگانگی عاطفی با کنش‌گری است که در صدد فهم آن هستیم. (کرایب، ۱۳۸۲: ۹۰) یعنی باید «خویشتن را به‌جای عامل یا عاملان در تاریخ یا جامعه گذاشت و به این وسیله، عمل تاریخی یا اجتماعی را از درون احساس کرد» (هیوز، ۱۳۶۹: ۲۷۶). درحقیقت وبر معتقد است که در همدلی باید خود را با دنیای مفهومی فرد مقابل نزدیک کرد. می‌بایست نوعی تسلط بر تجربه داشت تا آن را درک کرد، ولی حتماً لازم نیست که آن کار را انجام دهید، چرا که «انسان مجبور نیست برای درک سزار، سزار باشد... با این وجود اگر بتوان خود را تصوراً به‌جای شخص دیگر قرار داد و به‌طور همدلانه در تجربه او شرکت کرد، اطمینان بیشتری از تفسیر معنای کنش حاصل خواهد شد» (وبر، ۱۳۷۴: ۴). درست به دلیل نیاز به همین همدلی (میان گذشته و اکنون) است که کالینگوود تأکید می‌کند «تصویر مورخ از گذشته محصول تخیل پیشینی خود اوست» (کالینگوود، ۱۳۸۵: ۳۱۰).

پیش از وبر، دیلتای نیز از منظری دیگر به این مسئله اشاره کرده است. به باور او علوم انسانی همگی در سطحی بنیادین درگیر مسئله هرمنوتیکی تأویل کلام انسانی است. فهم انسان‌ها به معنای فهم کلام فرهنگی آن‌هاست. و این تنها متون را دربر نمی‌گیرد، بلکه فرهنگ تاریخی به‌طور عام را نیز شامل می‌شود. برخلاف پژوهش علمی در جهان طبیعی، پژوهندگان علوم انسانی نمی‌توانند خود را از معادله کنار بکشند. برای فهمیدن انسان، باید انسان بود. دیلتای این فهم را اساساً فهم همدلان‌های می‌انگاشت که متضمن فرافکنی خود در ذهن دیگری (آفریننده)، از رهگذر دریافت کلام فرهنگی است. ما از طریق این کلام تجربه زیسته مؤلف را بازسازی می‌کنیم. (کرایب، ۱۳۸۷: ۱۰-۱۱). بدین ترتیب دیلتای بیشتر در جست‌وجوی روح مؤلف و نیات او بود. اما بعدها این نظر او مورد نقد قرار گرفت. برای نمونه بعدها گادامر در همراهی با هایدگر تصریح کرد که هدف تأویل متن، نه نیات نویسنده، بلکه خود متن است. البته در اینجا نه کسی که تلاش دارد بفهمد و نه متنی که تلاش می‌شود فهمیده شود، هیچ‌کدام به‌تنهایی مورد توجه قرار ندارند. فهم هرمنوتیکی نتیجه گفت‌وگویی اصیل میان حال و گذشته است و این فهم

هنگامی رخ می‌دهد که میان حال و گذشته «ادغام افق‌ها» وجود داشته باشد. در نهایت، این کنشی است مبتنی بر فهم خویشتن، فهم واقعیت تاریخی ما و پیوستگی آن با گذشته (همان: ۱۳). در این دیدگاه، تأکید بر این است که متن به‌عنوان موضوع شناسایی در اختیار عامل شناسایی یا محقق قرار دارد و آنچه می‌توان از آن فهمید در چارچوب ویژگی‌های فرهنگی، زبانی و به‌طور کلی تاریخ‌مندی عامل شناسایی امکان‌پذیر است.

اما پژوهشگر یا عامل شناسایی به کمک چه عواملی می‌تواند به این امر دست یابد؟ گادامر توضیح می‌دهد «ما تنها به اعتبار پیش‌داوری‌هایمان (تربیت فرهنگی و تاریخی) می‌توانیم بفهمیم و نه با کنار گذاشتن آن‌ها و رها شدن از قید و بند آن‌ها. بنابراین یک اثر، واجد هیچ معنای نهایی یا قطعی نیست. مثلاً یک اثر کلاسیک همان‌طور که در طی سده‌ها به اشکال گوناگون تأویل و تجربه می‌شود، تاریخی از معناهایش نیز شکل می‌گیرد» (همان: ۱۴). روشن است منظور گادامر از جمله اول متن فوق، تأکید بر تأثیر تاریختی و تاریخ‌مندی معرفت پژوهشگر در فهم متون تاریخی است؛ به‌گونه‌ای که وسیله‌ای برای فهم رشته‌های به‌هم‌تنیده یک اثر فرهنگی و تاریخی پدید آورد. در واقع هر نوع تأویل و فهم متن و منابع در هر عصری، خود نشانگر بینش آن عصر در مورد یک اثر و یا مجموعه آثار آن دوره است. به دیگر سخن، کار مورخانه، همواره تحت‌الشعاع «جهان مورخ» قرار دارد؛ در واقع «خود مورخ، توأم با اینجا و اکنونی که مجموع هیئت مدارک در دسترس او را تشکیل می‌دهد، بخشی از فرایندی است که او دارد مطالعه می‌کند، در آن فرایند مکان خاص خود را دارد و فقط از دیدگاهی می‌تواند آن را ببیند که در لحظه حال درون آن [مکان را] اشغال کرده است.» (کالینگود، ۱۳۸۵: ۳۱۴).

درست در همین جاست که اندیشمندان پست‌مدرن، مبتنی بر رویکرد تفسیرگرایی و جنبه «متنیت» آثار تاریخ‌نگارانه، تلاش کرده‌اند مرزهای تاریخ و ادبیات را از میان بردارند. به باور هایدن وایت روایت‌های تاریخی تنها الگوهای فرایندها و وقایع گذشته نیستند، بلکه مجموعه‌ای از نمادها و گزاره‌هایی استعاری‌اند تا مشابهتی میان این فرایندها و وقایع با انواع داستان به وجود آوریم. به دیگر سخن اگر روایت تاریخی را نظامی از نشانه‌ها بدانیم، این روایت هم‌زمان به دو سو اشاره دارد. یکی به سوی وقایعی که در روایت توضیح داده شده‌اند و دیگری به سوی نوعی از داستان که مورخ آن را برگزیده تا به‌عنوان تصویری از ساختار وقایع عمل کند. از این روی، روایت تاریخی میان وقایعی که در آن گزارش می‌شوند از یک سو، و «ساختارهای پیش‌نمونه‌ای *pregeneric* پیرنگ» که معمولاً برای معنا بخشیدن به وقایع و موقعیت‌های ناآشنا استفاده می‌شوند، از سوی دیگر، میانجی‌گری می‌کند. (وایت، ۱۳۸۹: ۴۷-۴۶) وایت با این توصیفات نتیجه می‌گیرد که «تاریخ‌ها بنابراین نه تنها نوشته‌هایی درباره وقایع هستند، بلکه نوشته‌هایی درباره مجموعه‌های ارتباطات امکان‌پذیر هستند. ارتباطات امکان‌پذیری که وقایع را به‌گونه‌ای خاص نشان

می‌دهند تا گونه‌ای خاص در نظر مخاطب آورده شود. این‌گونه ارتباطات، در هر حال، در درون خود وقایع ساری و جاری نیستند و تنها در ذهن مورخی که در آن‌ها اندیشه می‌کند وجود دارند. در اینجا این‌ها به‌عنوان وجوه ارتباطی در اسطوره، حکایت، آداب‌ورسوم، دانش علمی، دین، هنر ادبی و فرهنگ خود مورخ به گستره مفهوم درآمده‌اند. اما مهم‌تر از آن اینکه آن‌ها در اندرونی زبانی که خود مورخ باید از آن بهره برد تا وقایع را مقدم بر تحلیل علم‌مدارانه از آن‌ها و یا طرح‌اندازی داستانی از آن‌ها توصیف کند، نهادینه شده‌اند.» (همان: ۵۳).

بدین‌سان هر متن تاریخی، عملاً روایت زبانی - داستانی مورخ از رویدادهای گذشته است که بر مبنای طرح‌واره تفسیری وی صورت می‌گیرد. پس درواقع به باور اندیشمندان پست‌مدرن، تاریخ‌نگار و داستان‌نویس کاری مشابه انجام می‌دهند؛ هر دو «روایت می‌کنند» و گزارشی روایی فراهم می‌آورند. گزارش تاریخی و گزارش داستانی از یک نوع‌اند، «چون دست آخر گزارش‌هایی از کنش‌های انسانی‌اند، وضعیت‌های ثابت و متغیر را توصیف می‌کنند و از موقعیت‌های انتقالی سخن می‌رانند» (احمدی، ۱۳۸۷: ۱۴۰؛ همچنین برای بحث بیشتر بنگرید به جنکینز، ۱۳۸۴) پس اگر بر این اساس برای توصیف واقعیت‌های تاریخی، در نگارش یک متن تاریخ‌نگارانه، الگوهای داستان‌نویسی مبنای باشد، در نتیجه چارچوب‌ها و مبنای خلق یک حکایت داستانی در فرم ادبی، بر بازتاب واقعیت تاریخی به وسیله مورخ یا محقق تاریخ تأثیر می‌نهد. از این‌رو برای فهم معنای مندرج در متون تاریخ‌نگارانه، باید این مسائل را در نظر داشت، چراکه ساختارهای روایی در بازتاب و انتقال معنی به مخاطب مؤثر است. (ایمان‌پور و دیگران، ۱۳۸۹: ۹؛ درباره نظریه‌های روایت بنگرید به: پرنس، ۱۳۹۱؛ دیوید ام. بژه، ۱۳۸۸؛ تولان، ۱۳۹۳)

از دیگر سو، از آنجا که هر متنی (از جمله متون تاریخی) به مثابه یک پدیده فرهنگی، در زمینه‌ای فرهنگی ریشه دارد، پس متأثر از یک روایت فرهنگی است. به دیگر سخن نماینده و بازتاب‌دهنده آن روایت فرهنگی است. بنابراین اگر گزارش‌های تاریخی، روایت فرهنگی عصر خود را نمایندگی می‌کنند، پس متون تاریخی برای پاسخ به پرسش‌ها و نیازهای عصر خودش به وجود می‌آیند. بر این مبنای نیازهای عصری مورخ (نویسنده)، در نگرش او به گذشته و بازنمایی واقعیت توسط وی تأثیر می‌گذارد. (ایمان‌پور و دیگران، ۱۳۸۹: ۱۰؛ برای بحث بیشتر در این زمینه بنگرید به کار، ۱۳۷۸: ۳۱-۵۹).

حال اگر بخواهیم بر مبنای آنچه تا کنون گفته شد عوامل مؤثر بر تاریخ‌نگاری مورخان را دسته‌بندی کنیم، به‌طور کلی سه منبع و سرچشمه اصلی را می‌توان مشخص کرد؛ نخست عوامل معرفت‌شناختی Epistemological، دوم عوامل جامعه‌شناختی Sociological و سوم عوامل روان‌شناختی. psychological هیچ تاریخ‌نگاری عاری از تأثیر چنین سرچشمه‌هایی نیست. وقتی می‌گوییم منابع معرفت‌شناختی، مراد این است که مورخ پیش‌فهم‌هایی، به‌عنوان یک انسان و پیش از آنکه مورخ باشد، داشته است و با آن پیش‌فهم‌های معرفت‌شناختی در تاریخ نظر کرده است. تبیین این فهم‌ها یا مبنای

معرفت‌شناختی می‌تواند فلسفه تاریخ تاریخ‌نگار باشد، می‌تواند چگونگی نظریه معرفت‌شناختی او نسبت به موضوعات جهان، و از جمله جهان تاریخی باشد، می‌تواند تلقی‌های هستی‌شناختی و فلسفی او به طور عام باشد، و می‌تواند نگرش‌های دینی یا ارزشی و اخلاقی او نسبت به موضوعات مختلف باشد. هم‌چنان‌که در منابع جامعه‌شناختی، موقعیت اجتماعی مورخ و ربط و نسبتی که او با یک ملت یا قوم یا قبیله یا فرقه و یا هرگونه مقوله جامعه‌شناختی دیگر مثل جنسیت و نژاد دارد، سرچشمه دیگری است که خود را در تاریخ‌نگاری هر مورخی منعکس می‌کند (تأملاتی در علم تاریخ و تاریخ‌نگاری اسلامی، ۱۳۸۱: ۷۹-۸۰). هم‌چنان‌که تاریخ‌نگاری هیچ مورخی مجرد از سرچشمه‌های روان‌شناختی او نیست. به بیانی دیگر هنگامی که مورخ «زمان‌های گذشته را احیا می‌کند، علاقه و همدلی او با آن وقایع، به نسبت حوادث تلخ و شیرین که به چشم دیده است، شدیدتر می‌شود. عدل و ظلم، خردمندی و حماقت، ظهور و افول، عظمت و جلال، احساسات او را برمی‌انگیزد. گویی این همه در برابر دیدگان وی به وقوع پیوسته و چون بدین‌سان برانگیخته می‌شود، زبانش به گفتار می‌آید» (امری نف، بی‌تا: ۳). بدین‌گونه است که عوامل روانی و تجارب شخصی مورخ نیز به شکلی مستقیم در چگونگی روایت او از گذشته، تأثیر خواهد گذاشت.

به این ترتیب مشخص می‌شود در هر نوع معرفتی و به‌ویژه معرفت تاریخی، پژوهشگر با مجموعه‌ای از پیش‌فهم‌ها و پیش‌وضع‌ها روبه‌روست. پیش‌فهم‌ها مسبوق به الگوهای تفسیری و تعبیری و انگاره‌های متافیزیکی است که سوژه شناسایی، مورخ یا هر کس دیگری، واجد آن است و پیش‌وضع‌ها مسبوق به نقطه مختصات جامعه‌شناختی - تاریخی - روان‌شناختی است که سوژه شناسایی در آن قرار دارد. معرفت در یک نگاه درجه دو و بیرونی، هم علت دارد و هم دلیل. درحقیقت، واقعیت با اندیشه یک پیوستگی دیالکتیکی دارد و نمی‌شود مبانی معرفت‌شناختی معرفت را از مبانی غیرمعرفت‌شناختی و جامعه‌شناختی آن جدا کرد. (تأملاتی در علم تاریخ و تاریخ‌نگاری اسلامی، ۱۳۸۱: ۵۲). پس با این توصیف تاریخ‌نگاری نیز یک حوزه معرفتی است که هم علت دارد و هم دلیل و برای بررسی تاریخ‌نگاری یک مورخ، هم باید دلیل‌یابی کرد و هم علت‌یابی. دلایل مربوط می‌شوند به حوزه‌های درونی متون تاریخ‌نگاری و از جنس معرفتی‌اند؛ در حالی که علل مربوط‌اند به حوزه بیرونی تاریخ‌نگاری و از جنس جامعه و طبقه و اقتصاد و سیاست و سایر مقوله‌هایی هستند که محیط بر متن تاریخی و مورخ است (همان: ۸۰). به بیان دیگر آن چیزی که ما به هنگام نقد منابع (Critique) از آن به‌عنوان نقد داخلی و درونی و نقد خارجی و بیرونی external critique یاد می‌کنیم را می‌باید در همین چارچوب مورد بررسی قرار داد. نقد داخلی معطوف است به دلیل و نقد خارجی معطوف است به علت.

ما وقتی در حوزه علت، یک منبع تاریخ‌نگارانه را بررسی می‌کنیم، باید مورخ و اثر او را به جهانی بازگردانیم که او در آنجا زیسته است؛ به زیست جهان او. به بیانی دقیق‌تر اثر مورخ (text) را باید در زمینه آن (context) قرار داد تا به درستی فهم شود. ذکر یک نمونه تاریخی، به فهم چگونگی علت‌یابی (نقد بیرونی) یک منبع تاریخ‌نگارانه کمک خواهد کرد. این نمونه مربوط به کتاب «ماکیاولی» اثر کوئنتین اسکینر است. اگرچه این اثر اسکینر، متنی تاریخ‌نگارانه نیست، اما روش‌شناسی هرمنوتیک قصدهی - زمینه‌گرای او نمونه روشنی از کاربرست روش علت‌یابی (نقد بیرونی) است. اسکینر خود چنین روشی را در بررسی اندیشه سیاسی ماکیاولی پیاده کرده است. او در مقدمه اثر تصریح می‌کند «استدلال من این خواهد بود که برای فهم نظریه و تعالیم ماکیاولی، باید مشکلاتی را از لابه‌لای غبار زمان باز و آشکار کنیم که او به وضوح در دو کتاب شهریار و گفتارها و سایر نوشته‌های خود در باب فلسفه سیاسی، خویشتن را با آن‌ها روبه‌رو می‌دیده است. و اما برای اینکه به چنین دیدگاهی برسیم، لازم است محیطی را که این آثار در آن تصنیف شده بازآفرینی کنیم: یعنی محیط فکری فلسفه یونان و روم و فلسفه رنسانس و همچنین محیط سیاسی زندگی در دولت شهرهای ایتالیا در اوایل سده شانزدهم.» (اسکینر، ۱۳۸۰: ۱۷) به همین دلیل است که او از «بازگرداندن» اندیشمند به «جهانی که اندیشه‌های وی بدو در آن شکل گرفته»، سخن می‌گوید. (همان)

همچنین زمانی که در حوزه دلیل و نقد درونی، یک منبع تاریخ‌نگاری را مورد توجه قرار می‌دهیم باید به معنی‌شناسی semantic، به تفسیر و تأویل متن یا هرمنوتیک، به زبان‌شناسی به معنی وسیع کلمه، نه زبان‌شناسی به این معنی که زبان تاریخ‌نگاری عربی، انگلیسی یا فارسی است، بلکه عمیق‌تر از این روساخت‌های زبان به زیرساخت‌ها و ژرف‌ساخت‌های زبان توجه کنیم؛ یعنی زبان‌شناسی و به‌طور کلی علم‌اللغه یا فقه‌اللغه philology و علم انشقاق لغات etymology و مجموعه رشته‌های معرفتی که به ما کمک می‌کند بتوانیم دلالت‌های درونی در یک متن تاریخ‌نگارانه را شناسایی کنیم و از این طریق معنایابی کنیم. در همین رابطه لازم است تأکید شود هیچ منبع تاریخ‌نگارانه را نه در سطح داخلی و نه در سطح خارجی نمی‌توان خارج از بافت و زمینه context که در آن قرار دارد، مطالعه کرد. در غیر این صورت دچار نوعی مغالطه می‌شویم که از آن به‌عنوان مغالطه خارج از متن out of context یاد می‌شود. با توجه به اینکه هر زبانی، چه زبان دینی چه زبان فلسفی چه زبان تاریخی و چه زبان حتی روزمره، یک کلیت ساختاری است؛ مخصوصاً این مسأله در زبان‌شناسی جزء القبای فهم زبانی است همان‌گونه که ما کلمه را بدون ارتباط کلی آن با جمله نمی‌توانیم فهم کنیم، جمله را هم بدون ارتباط با کلمه نمی‌توانیم فهم کنیم، هم‌چنانکه خود جمله را بدون ارتباط با پاراگراف یا عبارت و بالعکس نمی‌توانیم بفهمیم، پس توجه به ساخت زبان لازمه تأویل است. بنابراین در مطالعه علوم تاریخ‌نگارانه نیز باید اولاً به ارتباط ساختاری در زبان و ثانیاً به بافتی که این زبان

تاریخ‌نگاری در آن متن و سیاق تولید شده توجه نمود تا بتوان زبان را تأویل کرد. (تأملاتی در علم تاریخ و تاریخ‌نگاری اسلامی، ۱۳۸۱: ۸۱).

۴. نقد ادبی بر مبنای رویکرد تاریخ‌گرایی نو

رویکرد تفسیرگرایی (تأویل‌گرایی) نه تنها در تاریخ بلکه هم‌زمان در بسیاری از علوم انسانی و فرهنگی دیگر نیز تأثیراتی جدی برجای نهاد. در ادبیات و نقد ادبی این تأثیر در قالب تاریخ‌گرایی نو پدیدار شد که از بسیاری جهات بر همان اصول و مبانی تفسیرگرایی استوار بود. به همین سبب هم است که تفسیرگرایی و تاریخ‌گرایی نو هر دو از یک منظر به تاریخ و متون تاریخی می‌نگرند و به نتایج مشابهی نیز دست می‌یابند. بنابراین تمام آنچه تا اینجا در باب تاریخ و تاریخ‌نگاری در نگاه تفسیرگراها گفته شد، تقریباً مورد پذیرش تاریخ‌گرایان نو هم هست. همین امر سبب گشته تا به‌طور کلی منتقدان ادبی هوادار تاریخ‌گرایی نو در نقد ادبی خود توجه خاصی به تاریخ و زمینه‌های تاریخی مبذول دارند.

تاریخ‌گرایان نو حتی بر این باورند که پرسش از رابطه تاریخ و ادبیات اساساً یک پرسش نادرست است، زیرا بر مبنای این پیش‌فرض شکل گرفته است که ادبیات و تاریخ از یکدیگر جدایند و دو مقوله مستقل از هم به شمار می‌آیند. در حالی که در واقع چنین نیست. تاریخ ادبی عرصه پهناور تاریخ فرهنگی است و باید متون ادبی و معنای آن‌ها را در بافت اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و تاریخی مطالعه کرد. تاریخ ادبیات یک ملت، تجلی روح تکامل‌یافته آن ملت است. تاریخ‌گرایان نو می‌کوشند پیوندهای متقابل میان ادبیات و فرهنگ عمومی یک دوره را به‌درستی درک کنند. بر این اساس برخی از اصول تاریخ‌گرایی نو عبارت است از:

الف) گذشته هرگز به‌صورت ناب در دسترس ما قرار نمی‌گیرد، آنچه در اختیار ماست همواره «نمودهای» گذشته است.

ب) دوره‌های تاریخی وجود مستقل و واحدی نیستند، هیچ تاریخ واحدی جز «تاریخ‌ها»ی ناپیوسته و متناقض وجود ندارد.

ج) مورخان نمی‌توانند ادعا کنند که گذشته را بی‌طرفانه و دقیق و عینی بررسی کرده‌اند. ما همیشه به‌ناگزیر گذشته را در انطباق با شرایط تاریخی و فهم خود و از خلال تفسیر متون پیشین بازسازی می‌کنیم.

د) هیچ تاریخ ثابتی وجود ندارد که بتوان آن را «پس‌زمینه»ای قلمداد کرد که ادبیات «پیش‌زمینه» آن باشد. تمام تاریخ پیش‌زمینه ادبیات است. متون ادبی باید در میان متون دیگر بررسی شوند. نمی‌توانیم بپذیریم که دنیای درونی نویسندگان بزرگ، باید در مقابل پس‌زمینه یک دنیای بیرونی تاریخ معمولی قرار گیرد (سلدان، ۱۳۷۲: ۲۰۲-۱۹۸).

همچنین تاریخ‌گرایی نو این ایده دریدا را باور دارد که هیچ چیز بیرون از متن وجود ندارد؛ به این معنا که همه چیز درباره گذشته فقط به صورت متن در دسترس ماست. هر متن نیز از سه فیلتر می‌گذرد: ایدئولوژی زمان خودش، ایدئولوژی زمان ما و درنهایت شبکه خود زبان. بنابراین تاریخی که از این سه فیلتر می‌گذرد هرگز بی‌طرف و عینی نمی‌تواند باشد. (میرزابازاده و آدینه، ۱۳۹۲: ۱۵)

درواقع این اصول و مبانی چهارگانه، دقیقاً همان اصولی‌اند که منتقدان تفسیرگرای تاریخ بدان پایبندند. به دیگر سخن تاریخ‌گرایی نو خود شاخه‌ای از تفسیرگرایی می‌تواند قلمداد شود. با این تفاوت که در نظریه تاریخ‌گرایی نو برخی واژه‌ها، مفاهیم مرکزی‌اند و مورد تأکید بیشتری قرار می‌گیرند؛ مفاهیمی مانند قدرت، گفتمان و ایپستمه.

اما تاریخ‌گرایی نو از یک سو در واقع واکنشی بود به دیدگاه شکل‌گرایانه که متن را مستقل و بی‌نیاز از برون می‌خواند و از سوی دیگر انتقادی بود به دیدگاه مارکسیستی که متن را درنهایت به زیرساخت اقتصادی جامعه مرتبط می‌دانست. اصطلاح تاریخ‌گرایی نو به معنایی که امروزه به کار می‌رود، در سال ۱۹۸۲ مصطلح شد. در این سال /ستفن گرین بلات کتاب خود با عنوان «شکل دادن به خود در عصر رنسانس: از مور تا شکسپیر» را منتشر کرد. گرین بلات در این اثر اصطلاح تاریخ‌گرایی نو را به کار برد. (برتس، ۱۳۹۴: ۲۰۷-۲۰۶) گرین بلات توجه علاقه‌مندان به نظریه ادبی را به فرهنگ جلب کرد و بر نقش کلیدی بافت و زمینه در تفسیر متن تأکید کرد. گرین بلات با الهام از فوکو، به گسیختگی‌های گسترده تاریخی توجه می‌کند و معتقد است دغدغه اصلی سال‌های نخستین تاریخ‌گرایی نو عبارتند از: بررسی نحوه تغییر کارکردهای قدرت و روش‌های نظارت به هنگام ظهور عصر جدید. با این وصف می‌توان این تعریف از تاریخ‌گرایی نو را پذیرفت «یک شیوه تأویل انتقادی است که مناسبات قدرت را مهم‌ترین زمینه مشترک تمامی انواع متون می‌داند و برای آن اهمیت ویژه‌ای قائل است» و «به‌عنوان یک روش انتقادی، متون ادبی را فضایی محسوب می‌کند که مناسبات قدرت را هویدا می‌سازند» (همان: ۲۰۸). این مناسبات حتی در ژانرهایی هم که ظاهراً نسبتی با قدرت ندارند، وجود دارد. برای نمونه *لویی مونتروز* یکی دیگر از تاریخ‌گرایان نو تأکید داشت قدرت در ژانری که تصور می‌شود با اعمال قدرت هیچ‌گونه وجه اشتراکی ندارد، یعنی ژانر چوپانی (پاستورال) هم وجود دارد. به تبعیت از فوکو، مونتروز باور داشت «مناسبات اجتماعی در ذات خود مناسبات قدرت هستند»، در مقاله «الیزا، ملکه چوپانان و چوپانی قدرت» نقش ادبیات چوپانی دوره الیزابتی را در میانجی‌گری نمادین مناسبات اجتماعی بررسی کرد. (همان: ۲۰۷)

در این زمینه فکری فوکویی، قدرت از طریق گفتمان عمل می‌کند. این گفتمان در متون تجلی می‌یابد، در گفتار نظیر گفت‌وگو و مصاحبه، در نوشتار نظیر رمان و مقاله و نامه، در تصویر نظیر آگهی یا فیلم و سرانجام حتی در لباس یا آرایش موی سر. در واقع هرچه را قابلیت «خوانش» و معنادگی داشته باشد، می‌توان نمود یا جلوه‌ای از یک یا چند گفتمان دانست و آن را «متن» نامید. (بر، ۱۳۹۵: ۱۰۵) گفتمان

فوکویی رویکردی تاریخ‌گرایانه دارد و به موقعیت‌های تاریخی‌ای می‌پردازد که به فعالیت‌گفتمانی ویژه‌ای در یک دوره معین مشروعیت می‌بخشد. تحلیل‌گفتمان نیز بررسی قدرتی است که در جامعه، گونه و ویژه‌ای از ارتباط اجتماعی و تولید دانش و در یک سخن شیوه اندیشیدن را می‌آورد. تحلیل‌گفتمان بر کارکردهای واژگان و زبان در تاریخ و زمان‌های گوناگون انگشت می‌گزارد. (تسلیمی، ۱۳۹۵: ۲۲۹) تاریخ‌گرایی نو از سنت فوکویی تبعیت می‌نماید و بر منابع و سرچشمه‌های ناپیدا و غیرمتصور قدرت تأکید دارد. بررسی اینکه قدرت چگونه و از چه طریق روایت‌ها و گفتمان‌های رقیب را سرکوب کرده یا به حاشیه می‌راند، هدف اصلی این سنت است. تاریخ‌گرایان نو دوره تاریخی مورد بررسی را به مانند فرهنگ دورافتاده‌ای در نظر می‌گیرند که می‌بایست نمودهای گفتمانی گوناگون و متعدد (شامل متون موجود از آن دوره تاریخی) آن را با دقت بررسی کرد. تاریخ‌گرایان نو این نمودها را در کنار هم و در ارتباط با هم بررسی می‌کنند تا از این راه مناسبات قدرت و نیروهای فعال در این فرهنگ‌ها، آشکار شوند. (برتس، ۱۳۹۴: ۲۰۹)

البته این قدرت فقط از رأس ساختار سیاسی و اجتماعی - اقتصادی منبعث نمی‌شود بلکه قدرت در تمامی جهات، به تمامی سطوح اجتماعی و از تمامی آن‌ها، در تمامی زمان‌ها گردش می‌کند. تبادل کالا‌های مادی (معاملات و...)، تبادل افراد (ازدواج، برده‌داری و...) و تبادل اندیشه‌ها، به مثابه انتشار مستمر و مداوم تبادل‌ها، ابزار گردش قدرت است. (تایسن، ۱۳۸۷: ۴۷۱) در اینجا گفتمان گونه‌ای زبان اجتماعی است که پدیدآمده از زمینه فرهنگی مشخصی است. برای نمونه ما با گفتمان‌هایی نظیر گفتمان علم مدرن، انسان‌گرایی لیبرال، برتری نژاد سفید، بنیادگرایی مسیحی و... آشنا هستیم.

در کنار قدرت و گفتمان، اپیستمه نیز که مفهومی فوکویی است، جایگاهی مهم در بیان تاریخ‌گرایان نو دارد. فوکو در باستان‌شناسی دانش، اپیستمه را «مجموعه‌ای کامل از روابطی» تعریف می‌کند که «در یک دوره معین، فعالیت‌های گفتمانی‌ای را که منجر به سربرآوردن صور معرفت‌شناختی، علوم و نظام‌های صوری احتمالی می‌شوند، وحدت می‌بخشند». اپیستمه بر پایه «روح عصر» هگل بیانگر آن است که هر دوره‌ای چارچوب اندیشگانی ویژه خود را داراست و دانش مقوله‌ای پارادایمی و به زمان و مکان خود وابسته است. (مکاریک، ۱۳۸۴: ۱۶)

بدین‌صورت تاریخ‌گرایان نو ادبیات را بخشی از گفتمان، اپیستمه و فرهنگ در حیطه زمانی و مکانی ویژه‌ای دانسته‌اند و در نزد آنان ادبیات ابژه‌ای تاریخی و ابزاری است برای شناسایی بهتر تاریخ و حقیقت. چراکه در متون ادبی به گونه‌ای ناخودآگاه می‌توان حقایق بهتری را پیدا کرد. این حقایق بیشتر به تاریخ روزگار شاعر یا نویسنده بازمی‌گردد تا زمانی که نویسنده از آن یاد می‌کند، به بیان روشن‌تر چه نویسنده

از گذشته یاد کند و چه اساساً به تاریخ نظر نداشته باشد، غیرمستقیم شرایط زمان خود را آشکار می‌سازد. (تسلیمی، ۱۳۹۵: ۲۲۸)

به باور تاریخ‌گرایان نو، تاریخ متنی است که می‌توان آن را همان‌گونه که منتقدان ادبی، متون ادبی را تفسیر می‌کنند تفسیر کرد، و بالعکس متون ادبی فراورده‌های فرهنگی هستند که می‌توانند درخصوص تأثیر متقابل گفتمان‌ها و شبکه معنای اجتماعی‌ای که در زمان و مکان نوشته شدن آن متون دست‌اندرکار بوده‌اند، به ما چیزهایی بگویند. به‌طور کلی آنچه ما از تاریخ می‌دانیم صرفاً در قالب متن (اسناد، آمارهای مکتوب، خاطرات، نامه‌ها، رساله‌ها و...) است که در آن‌ها موضع‌گیری‌ها، خط‌مشی‌ها، فرایندها و رویدادهای زمان و مکانی معین ثبت شده است. از این حیث آن‌ها نیازمند همان‌گونه تحلیل‌هایی هستند که منتقدان ادبی در مورد متون ادبی انجام می‌دهند. بنابراین به باور تاریخ‌گرایان جدید منابع دست اول و دوم تاریخی، هر دو آشکالی از روایت هستند و می‌توان آن‌ها را با ابزارهای نقد ادبی تحلیل کرد. (تایسن، ۱۳۸۷: ۴۷۵-۴۷۶)

همچنین باید تأکید کرد که متن ادبی به منزله فراورده‌ای فرهنگی، بخشی از تأثیر متقابل گفتمان‌هاست، رشته‌ای است در شبکه پویای معنای اجتماعی. از نظرگاه تاریخ‌گرایان نو، متن ادبی و زمینه تاریخی‌ای که متن در آن پدید آمده است، به یک اندازه اهمیت دارند. چون متن (اثر ادبی) و زمینه (شرایط تاریخی ایجادکننده آن) به‌طور دوجانبه سازنده هستند: آن‌ها یکدیگر را خلق می‌کنند: متون ادبی زمینه‌های تاریخی خود را شکل می‌دهند و از آن‌ها شکل می‌پذیرند. (همان: ۴۸۵)

نتیجه‌گیری

بنابر آنچه گفته شد، می‌توان چنین نتیجه گرفت که اگر نقد تاریخی و نقد ادبی را در چارچوب دو نظریه تفسیرگرایی و تاریخ‌گرایی نو مورد بررسی قرار دهیم، آنگاه می‌توانیم مدعی شویم که این دو حوزه نقد از بسیاری جهات دارای مرزهای مشترکی هستند. این اشتراک نیز به اصول و مبانی مشترک تفسیرگرایی و تاریخ‌گرایی نو بر می‌گردد. هر دو نظریه، متون (تاریخی و ادبی) را به‌مثابه فراورده‌های فرهنگی در نظر می‌گیرند که گفتمان‌های درحال گردش در زمان نوشته شدن خود را به نمایش می‌گذارد و خود نیز یکی از آن گفتمان‌هاست. درواقع هر متنی (ازجمله متون تاریخی و ادبی) به‌مثابه یک پدیده فرهنگی، در زمینه‌ای فرهنگی ریشه دارد، پس متأثر از یک روایت فرهنگی است. به‌دیگر سخن نماینده و بازتاب‌دهنده آن روایت فرهنگی است. بنابراین اگر گزارش‌های تاریخی یا ادبی، روایت فرهنگی عصر خود را نمایندگی می‌کنند، پس متون تاریخی و ادبی برای پاسخ به پرسش‌ها و نیازهای عصر خود به وجود می‌آیند. بر این مبنا، نیازهای عصری مورخ (نویسنده)، در نگرش او به گذشته یا حال و بازنمایی واقعیت توسط وی تأثیر می‌گذارد. البته متون صرفاً از زمینه خود تأثیر نمی‌پذیرند بلکه در آن زمینه و گفتمان تأثیر نیز می‌گذارند.

با این وصف منتقد ادبی و منتقد تاریخی در مواجهه با متون ادبی و تاریخی قبل از هر چیز به دنبال یافتن پاسخ پرسش‌های مشترکی هستند؛ پرسش‌هایی نظیر اینکه این متن در وهله اول چه گفتمانی را نمایندگی می‌کند؟ محصول چه مناسبات قدرتی است؟ در چه ایستگاهی پدید آمده است؟ خود متن چه تأثیری در گفتمانی که در آن پدید آمده، داشته است؟ فهم ما از آن متن چگونه حاصل می‌شود؟ این‌ها پرسش‌های اصلی هستند که در دو حوزه نقد ادبی و تاریخی، مورد نظر منتقد است. بنابراین به‌عنوان حاصل کلام و نتیجه نهایی باید تأکید کرد که در چارچوب دو نظریه تفسیرگرایی و تاریخ‌گرایی نو، از آنجا که ما در هر دو حوزه تاریخ و ادبیات، صرفاً با «متن» سروکار داریم، بنابراین نقد ادبی و نقد تاریخی از نظر ماهوی چندان تفاوتی با یکدیگر ندارند و بر مبنای اصول مشترکی استوارند.

منابع

- احمدی، بابک، (۱۳۸۷)، رساله تاریخ، تهران، نشر مرکز.
- اسکینز، کوئتین، (۱۳۸۰)، ماکیاولی، ترجمه عزت الله فولادوند، طرح نو.
- امری نف، (بی تا)، فلسفه تاریخ، ترجمه عبدالله فریار، تهران، کتابفروشی دهخدا.
- انکر اسمیت، اف. آر، (۱۳۸۹)، «شش نهاده درباره فلسفه روایت باور تاریخ»، مندرج در رابرتز، جفری و دیگران، تاریخ و روایت، ترجمه جلال فرزانه دهکردی، تهران، دانشگاه امام صادق.
- ایمانیپور، محمدتقی و دیگران، (۱۳۸۹)، «سرکوب بدعت و نماد عدالت: انوشیروان در تاریخ-نگاری اسلامی»، فصلنامه مطالعات تاریخ اسلام، سال دوم، شماره ۶.
- بر، ویوین، (۱۳۹۵)، برساخت‌گرایی اجتماعی، ترجمه اشکان صالحی، تهران: نشر نی.
- برتنس، هانس، (۱۳۹۴)، مبانی نظریه ادبی، ترجمه محمدرضا ابوالقاسمی، تهران: نشر ماهی.
- پارسی نژاد، ایرج، (۱۳۸۰)، روشنگران ایرانی و نقد ادبی، تهران: سخن.
- پاینده، حسین، (۱۳۸۷)، «نسبی‌گرایی در نقد ادبی جدید»، فصلنامه نقد ادبی، سال ۱، شماره ۱.
- پرینس، جرالد، (۱۳۹۱)، روایت‌شناسی: شکل و کارکرد روایت، ترجمه محمد شهبان، تهران: مینوری خرد.
- تأملاتی در علم تاریخ و تاریخ‌نگاری اسلامی، (۱۳۸۱)، به اهتمام حسن حضرتی، انتشارات نقش جهان.
- تاپسن، لیس، (۱۳۸۷)، نظریه‌های نقد ادبی معاصر، ترجمه مازیار حسین زاده، تهران: نگاه امروز.
- تسلیمی، علی، (۱۳۹۵)، نقد ادبی، تهران: اختران.
- تولان، مایکل، (۱۳۹۳)، روایت‌شناسی: درآمدی زبان‌شناختی - انتقادی، ترجمه فاطمه علوی و فاطمه نعمتی، تهران: سمت.

- جنکینز، کیت، (۱۳۸۴) *بازاندیشی تاریخ*، ترجمه ساغر صادقیان، تهران: نشر نشر مرکز.
- حسین‌زاده شانه‌چی، حسن، (۱۳۸۴)، «نقد تاریخی در آثار تاریخ‌نگاران مسلمان»، *تاریخ اسلام در آیین پژوهش*، شماره ۸.
- دهقانی، رضا، (۱۳۹۰)، «چیستی نقد تاریخی»، *عیار پژوهش در علوم/انسانی*، شماره ۵.
- دهقانی، محمد، (۱۳۸۰)، *پیشگامان نقد ادبی در ایران*، تهران: سخن.
- دیوید ام. بژه، (۱۳۸۸)، *تحلیل روایت و پیش‌روایت*، ترجمه حسن محدثی، تهران: دفتر مطالعه و توسعه رسانه‌ها.
- زیمبل، گئورگ (۱۳۸۶)، *مقاله‌ای درباره تفسیر در علم اجتماعی*، ترجمه شهناز مسمی پرست، تهران: شرکت سهامی انتشار.
- سلدان، رمان، (۱۳۷۲)، *راهنمای نظریه ادبی معاصر*، ترجمه عباس مخبر، تهران: طرح نو.
- صافی پیرلوجه، (۱۳۹۴)، «نقد ادبی: از تأویل اثر تا تحلیل متن»، *فصلنامه نقد ادبی*، سال ۸ شماره ۲۹.
- فتوحی، محمود، (۱۳۸۷)، *نظریه تاریخ ادبیات*، تهران: سخن.
- فی، برایان (۱۳۸۳)، *پارادایم‌شناسی علوم/انسانی*، ترجمه مرتضی مردیها، تهران: انتشارات پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- کار، ای. ایچ، (۱۳۷۸)، *تاریخ چیست*، ترجمه حسن کامشاد، تهران: خوارزمی.
- کالینگوود، آر. جی، (۱۳۸۵)، *مفهوم کلی تاریخ*، ترجمه علی اکبر مهدیان، تهران: اختران.
- کرایب، یان (۱۳۸۲)، *نظریه اجتماعی کلاسیک*، (مقدمه ای بر اندیشه مارکس، وبر، دورکیم و زیمبل)، ترجمه شهناز مسمی پرست، تهران: نشر آگه.
- کربای، آنتونی، (۱۳۸۷)، «درآمدی بر هرمنوتیک»، *مندرج در هرمنوتیک مدرن: گزینه جستارها*، ترجمه بابک احمدی و دیگران، تهران: نشر مرکز.
- مجتهد شبستری، محمد، (۱۳۷۵)، *هرمنوتیک: کتاب و سنت*، تهران: طرح نو.
- مکاریک، ایرنا ریما، (۱۳۸۴)، *دانش‌نامه نظریه‌های ادبی*، ترجمه م. مهاجر، تهران آگاه.
- منوچهری، عباس، (۱۳۹۳)، *رهیافت و روش در علوم سیاسی*، تهران: سمت.
- میرزابازاده، بهنام و خجسته‌پور، آدینه، (۱۳۹۲)، «ابهام‌زدایی از نقد نوپای تاریخ‌گرایی نو در ایران»، *فصلنامه نقد ادبی*، س ۶، ش ۲۲.
- میرزابازاده، بهنام و خجسته‌پور، آدینه، (۱۳۹۴)، «خوانش متفاوت متون کلاسیک فارسی در پرتو تاریخ‌گرایی نو»، *فصلنامه متن‌پژوهی ادبی*، س ۱۹، ش ۶۳.

- هیوز، استوارت (۱۳۶۹)، آگاهی و جامعه، ترجمه عزت‌الله فولادوند، اندیشه‌های عصر نو.
- وایت، هایدن، (۱۳۸۹)، «متن تاریخی به مثابه فراورده ادبی»، مندرج در رابرتز، جفری و دیگران، تاریخ و روایت، ترجمه جلال فرزانه دهکردی، تهران، دانشگاه امام صادق.
- وبر، ماکس (۱۳۷۴)، اقتصاد و جامعه، ترجمه عباس منوچهری و دیگران، تهران: انتشارات مولی.